

## درس 24

\* پس از مرگ همسر ابراهیم سارا، ابراهیم برای پسرش اسحاق چه کرد تا او را دلداری دهد؟  
- ابراهیم برای پسرش اسحاق همسری پیدا کرد.

\* نام همسر اسحاق چه بود؟  
- ربکا .

\* چگونه خدا همه چیز را در مورد دوقلوهای ربکا قبل از تولد آنها می دانست؟  
- خداوند همه چیز را در مورد همه مردم می داند.  
- هیچ چیز از خدا پنهان نیست.

\* اسم پسرهای دوقلویی که ربکا به دنیا آورد چه بود؟  
- عیسو و یعقوب .

\* آیا عیسو به خدا ایمان داشت؟  
- خیر .

\* آیا یعقوب به خدا ایمان داشت؟  
- بله .

\* چرا خدا فرستادن ناجی را از طریق مسیر یعقوب انتخاب کرد؟  
- چون عیسو به خدا ایمان نداشت.

\* یعقوب در رویایی که خدا بر او ظاهر کرد چه دید؟  
- یعقوب یک نردبان دید.

\* نقطه پایین نردبان با کجا تماس داشت؟  
- پایین نردبان با زمین تماس داشت.

\* نقطه بالای نردبان به کجا می رسید؟  
- نقطه بالای نردبان به بهشت می رسید.

\* این که نردبان زمین را لمس می کرد و به بهشت می رسید به چه معنا بود؟  
- نردبان داشت زمین و بهشت را به هم نزدیک می کرد.

\* چرا خداوند این خواب را به یعقوب داد؟  
- خدا داشت به یعقوب در مورد نجات دهنده ای که می آید خبر می داد.

\* خدا در مورد منجی به یعقوب چه آموخت؟  
- همانطور که نردبان زمین و آسمان را به هم نزدیک می کرد، خدا نجات دهنده ای را می فرستد که مردم روی زمین و خداوند آسمان را کنار یکدیگر گرد می آورد.

\* چرا خدا نمی تواند وعده خود را برای فرستادن منجی فراموش کند؟

- چون خدا نمیتواند فراموش کند .
- چون خدا نمی تواند تغییر کند.
- چون خداوند همیشه به وعده هایش عمل می کند.

\* پس از اینکه یعقوب سالها در حران زندگی کرد، خدا به او گفت که چه کار کند؟  
 - خداوند به یعقوب گفت که حران را ترک کند و به سرزمین کنعان بازگردد.

\* چه کسی از یعقوب محافظت کرد و او را به سلامت از سرزمین حران به سرزمین کنعان بازگرداند؟  
 - خداوند.

# بیابید پیدایش 1:37 را بخوانیم :

1- یعقوب در سرزمین کنعان که سرزمین غربت پدرش بود، ساکن شد .

\* نام جدیدی که خداوند به یعقوب داد چه بود؟  
 - اسرائیل.

# بیابید پیدایش 3:37 را بخوانیم :

3- اسرائیل یوسف را بیش از همه پسران دیگرش دوست می داشت،

زیرا پسر ایام پیری او بود و برای او پیراهنی فاخر تهیه کرد.

\* یعقوب چند پسر داشت؟

- دوازده.

- یعقوب دوازده پسر داشت، اما یکی از پسرانش را بیشتر از بقیه دوست داشت.

\* نام پسری که یعقوب بیشتر از پسرانش دوست داشت چه بود؟

- یوسف .

- از آنجا که یعقوب یوسف را بیشتر دوست داشت، ردای زینتی برای یوسف ساخت.

\* از آنجایی که یعقوب یوسف را بیشتر از سایر پسرانش دوست

داشت، برادران یوسف در مورد یوسف چه فکری داشتند؟

- به یوسف حسادت کردند و از او متنفر بودند.

- برادران یوسف نیز از یوسف متنفر بودند، زیرا یوسف به پدرش می‌گفت که برادرانش اشتباه می‌کردند.

# بیابید پیدایش 2:37 - 4 را بخوانیم :

2- یوسف که هفده سال داشت، با برادرانش گله را شبانی می‌کرد. آن

جوان با پسران بلهه و پسران زلفه، همسران پدرش، به سر می‌برد. او از کارهای بد ایشان پدر را آگاه می‌ساخت.

4- اما چون برادران یوسف می‌دیدند پدرشان او را بیش از همه برادرانش دوست می‌دارد، از یوسف نفرت داشتند و نمی‌توانستند با او

به سلامتی سخن گویند.

\* چرا مردم برای دیگران عصبانی می شوند؟

\* چرا مردم از دیگران متنفرند؟

- چون همه جدا از خدا به دنیا آمده اند.

- چون همه با گناه به دنیا آمده اند.

- چون همه فرزندان شیطان به دنیا آمده اند.

- برادران یوسف از یوسف متنفر بودند زیرا جدا از خدا به دنیا آمدند.

- برادران یوسف از یوسف متنفر بودند زیرا در دل گناه به دنیا آمدند.

- برادران یوسف از یوسف متنفر بودند زیرا فرزندان شیطان بودند.

- همه جدا از خدا به دنیا آمده اند و ما نمی توانیم خودمان را تغییر

دهیم.

- همه با گناه به دنیا آمده اند و ما نمی توانیم خودمان را تغییر دهیم.

- همه فرزندان شیطان به دنیا آمده اند و ما نمی توانیم خودمان را

تغییر دهیم.

- یک روز خداوند به یوسف خوابی داد.

# بیابید پیدایش 37:5-8 را بخوانیم :

5- و اما یوسف خوابی دید و چون آن را برای برادرانش بازگفت،

نفرت آنان از او فزونی گرفت.

6- او به برادرانش گفت: به خوابی که دیده‌ام گوش فرا دهید:

7- ما همه در یک مزرعه مشغول بستن دسته‌های گندم بودیم. دسته

گندم من بلند شد و ایستاد. دسته‌های گندم شما دور دسته گندم من

ایستادند و در مقابل آن تعظیم کردند.

8- برادرانش گفتند: آیا فکر می‌کنی تو پادشاه و فرمانروای ما خواهی شد؟ پس به‌خاطر خوابی که یوسف دیده و برای آنها تعریف کرده بود نفرت آنها از او بیشتر شد.

\* خوابی که خداوند به یوسف داد چه بود؟

- در خواب، یوسف و برادرانش در مزرعه خوشه غلات را می‌بستند.

- سپس، خوشه های غله برادران، در برابر خوشه غلات یوسف تعظیم کردند.

- به خاطر خوابی که خداوند به یوسف داد، برادران یوسف بیشتر از او متنفر شدند.

مدتی بعد، خداوند به یوسف خواب دوم داد.

# بیا بید بیدایش 9:37-11 را بخوانیم :

9- بعد از آن یوسف خواب دیگری دید و به برادرانش گفت: من خواب دیگری دیدم. خواب دیدم که خورشید و ماه و یازده ستاره به من تعظیم می‌کردند.

10- او این خواب را برای پدرش هم تعریف کرد. پدرش او را سرزنش کرد و گفت: این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا فکر می‌کنی که من و مادرت و برادرانت آمده و در مقابل تو تعظیم خواهیم کرد؟

11- برادران یوسف به او حسادت می‌ورزیدند. اما پدرش این موضوع را به‌خاطر سپرد.

\* دومین خوابی که خداوند به یوسف داد چه بود؟  
- در خواب، خورشید، ماه و ستارگان بودند.  
- سپس خورشید و ماه و یازده ستاره بر یوسف سجده کردند.

\* در خواب خورشید چه کسی بود؟  
- پدر یوسف .

\* در خواب ماه چه کسی بود؟  
- مادر یوسف.

- در خواب، یازده ستاره چه کسانی بودند؟  
- یازده برادر یوسف.

\* هر دو خواب چه معنایی داشتند؟  
- روزی خداوند یوسف را رئیس قرار داد و خانواده یوسف به او تعظیم کردند.

\* چه کسی آینده یوسف را می دانست و از طریق رویاهایش آینده را به او نشان داد؟  
- خداوند.  
- همانطور که خداوند از آینده یوسف آگاه بود، خداوند از آینده ما نیز آگاه است.

\* خدا چقدر از آینده ما خبر دارد؟  
- خداوند از آینده ما خبر دارد.

- به خاطر این خواب هایی که خداوند به یوسف داد، برادران یوسف بیشتر از او متنفّر شدند.

- روزی یوسف به دیدار برادرانش در صحرا رفت.

# بیابید پیدایش 17:37-20 را بخوانیم :

17- پس یوسف به دنبال برادران خود رفت و آنها را در محل دوتان پیدا کرد.

18- برادرانش او را از دور دیدند و قبل از اینکه به آنها برسد توطئه چیدند تا او را بکشند.

19- آنها به یکدیگر گفتند: کسی که برای ما خواب دیده است، می آید.

20- بیابید همین حالا او را بکشیم و در یکی از این چاههای خشک بیندازیم و بگوییم جانور درنده ای او را کشته است. آن وقت ببینیم تعبیر خوابهای او چه خواهد شد.

- برادران یوسف آنقدر از او متنفّر بودند که می خواستند او را بکشند.

- اما رئوبین برادر بزرگ یوسف تصمیم گرفت یوسف را نجات دهد.

# بیابید پیدایش 21:37-24 را بخوانیم :

21- رئوبین وقتی این را شنید کوشش کرد تا او را نجات بدهد. پس گفت: او را نکشیم.

22- او را در یکی از این چاهها بیندازیم و به او صدمه ای نزنیم. او این را به خاطر این گفت تا او را نجات داده به نزد پدرش بازگرداند.



23- وقتی یوسف به نزد برادرانش آمد، آنها او را گرفته و آن ردای بلند آستین‌دار را از تنش درآوردند.

24 - سپس او را در چاه خشک و بی‌آبی انداختند.

\* برادران یوسف با یوسف چه کردند؟  
- ردای او را درآوردند و در چاه خشکی انداختند.

\* بعد از رفتن رؤبین برادر یوسف، برادران باقی مانده با یوسف چه کردند؟

# بیاید پیدایش 28-25:37 را بخوانیم :

25- وقتی آنها مشغول غذا خوردن بودند، متوجه شدند که کاروان اسماعیلیان که از جلعاد به مصر می‌رود از آنجا می‌گذرد و بار شتران آنها هم کتیرا و بلسان و لادن بود. 26- یهودا به برادرانش گفت: از اینکه برادر خود را بکشیم و موضوع قتل او را پنهان کنیم چه نفعی به ما می‌رسد؟

27- بیاید او را به این اسماعیلیان بفروشیم. در آن صورت ما به او صدمه‌ای نزنیم. از اینها گذشته او برادر و از گوشت و خون ماست. برادرانش با پیشنهاد او موافقت کردند.

28- وقتی تاجرهای مدیانی از آنجا می‌گذشتند آنها یوسف را از چاه بیرون کشیدند و او را به قیمت بیست سگه نقره به اسماعیلیان فروختند. آنها او را به مصر بردند.

- برادران یوسف ، یوسف را به عنوان برده به تاجران برده فروش فروختند.

\* برده فروشان یوسف را کجا بردند؟  
- به مصر .

\* بعد از بازگشت رؤبین برادران چه کردند؟

# بیاید پیدایش 37:29-31 را بخوانیم :

29- وقتی رؤبین به سر چاه آمد، دید که یوسف در آنجا نیست. از غصّه لباس خود را پاره کرد.

30- و به نزد برادرانش برگشت و گفت: یوسف در آنجا نیست. حالا من چه کار کنم.

31- آنگاه جامه یوسف را گرفتند و بزی را ذبح کردند و جامه را در خون فرو کردند. آنها بزی را کشتند و ردای یوسف را در خون آن بز فرو کردند.

- برادران یوسف ردای یوسف را گرفتند، بزی را ذبح کردند و جامه را در خون بز فرو بردند.

- پس برادران یوسف ردای یوسف را که در خون بز آغشته شده بود، نزد پدرشان یعقوب بردند.

# بیابید پیدایش 37:32-35 را بخوانیم :

32- سپس آن ردا آستین‌دار خونی را به نزد پدر خود بردند و گفتند:

ما این را پیدا کرده‌ایم. ببین آیا مال پسر توست؟

33- یعقوب آن ردا را شناخت و گفت : بلی این مال اوست. حتماً

حیوان درنده‌ای او را کشته است . پسرم یوسف پاره‌پاره شده است.

34- یعقوب از غصه لباس خود را پاره کرد و لباس سوگواری پوشید

و مدت درازی برای پسرش ماتم گرفت.

35- تمام پسرها و دخترهای او آمدند تا او را تسلی بدهند، اما او آنها

را رد کرد و گفت: من با ماتم به گور خواهم رفت. پس او به گریه و

زاری برای پسرش ادامه می‌داد.

- برادران یوسف ، یوسف را به عنوان برده فروختند.

- برادران یوسف پدرشان یعقوب را فریب دادند.

- یعقوب فکر کرد که یوسف مرده است.

- برادران یوسف از یوسف متنفر بودند.

- نفرت برادران یوسف باعث شد که یوسف را به عنوان برده

بفروشند.

- نفرت برادران یوسف باعث شد که پدرشان را فریب دهند.

- نفرت همیشه منجر به گناه بیشتر می شود.

\* آیا یوسف مرده بود؟

- خیر .

\* یوسف کجا بود؟

- یوسف در مصر بود.

بیابید پیدایش 1:39 را بخوانیم :

1- اسماعیلیان یوسف را به مصر بردند و او را به فوتیفار که یکی از افسران فرعون که فرمانده محافظان کاخ بود، فروختند.

\* برده فروشان یوسف را به عنوان برده به چه کسانی فروختند؟  
- به پوتیفار.

\* آیا خداوند یوسف را رها کرد؟  
- خیر .

- خداوند هرگز کسی را که به او ایمان دارد رها نمی کند.  
- خداوند همیشه با یوسف بود.

\* پس از خرید یوسف توسط پوتیفار چه اتفاقی برای یوسف افتاد؟  
# بیابید پیدایش 2:39-6 را بخوانیم :

2- خداوند با یوسف بود و به او در هرکاری توفیق می‌بخشید. او در خانه ارباب مصری‌اش ماند.

3- فوتیفار دید که خداوند با یوسف است و او را در هر کاری موفق می‌سازد.

4- فوتیفار از او خوشش آمد و او را خادم مخصوص خود کرد و تمام دارایی‌اش را به دست او سپرد.

5- از آن به بعد خداوند به‌خاطر یوسف تمام دارایی آن مصری را چه در خانه و چه در صحرا برکت داد.

6- فوتیفار هرچه داشت به دست یوسف سپرد و دیگر کاری به کارهای خانه نداشت مگر غذایی که می‌خورد.

- اگرچه برادران یوسف از یوسف متنفر بودند، خداوند یوسف را رها نکرد.

- اگرچه برادران یوسف ، یوسف را به عنوان برده فروختند، خداوند یوسف را رها نکرد.

- چون یوسف به خدا ایمان داشت، خداوند یوسف را برکت داد.

- یک روز وقتی پوتیفار رفته بود، اتفاقی برای یوسف افتاد.

بیا بید پیدایش 39 : 6-15 را بخوانیم :

6- یوسف خوش هیکل و زیبا بود.

7- بعد از مدتی، زن اربابش به او علاقه‌مند شد و از او خواست تا با او همخواب شود.

8- یوسف خواهش او را رد کرد و گفت: ببین، اربابم به خاطر اطمینانی که به من دارد، همه چیز را به من سپرده و از هیچ چیز خبر ندارد.

9- من دارای همان اختیاراتی هستم که او هست. او هیچ چیزی را به غیر از تو از من مضایقه نکرده است من چطور می‌توانم چنین کار خلافی را انجام دهم و علیه خدا گناه کنم؟

10- اما او هر روز از یوسف می‌خواست که با او همخواب شود و یوسف قبول نمی‌کرد.

11- اما یک روز وقتی یوسف داخل خانه رفت تا کارهایش را انجام دهد، هیچ یک از خدمتکاران در خانه نبودند .

12- زن فرمانده، ردای یوسف را گرفت و گفت: بیا با من همخواب شو. اما او فرار کرد و بیرون رفت. درحالی‌که لباسش در دست آن زن ماند.

13- وقتی او دید که یوسف ردای خود را جا گذاشته و از خانه فرار کرده .

- 14- خدمتکاران را صدا کرد و گفت: نگاه کنید این عبرانی که شوهرم به خانه آورده است، می‌خواست به ما توهین کند. او وارد اتاق من شد و می‌خواست مرا فریب بدهد و به من تجاوز کند. اما من با صدای بلند فریاد کردم.
- 15- وقتی او دید که من فریاد می‌کنم، فرار کرد و ردایش را نزد من جا گذاشت.

- چون یوسف به خدا ایمان داشت، از خوابیدن با همسر پوتیفار امتناع کرد.
- از آنجا که یوسف حاضر نشد با او بخوابد، همسر پوتیفار در مورد یوسف دروغ گفت.

\* وقتی پوتیفار به خانه آمد چه اتفاقی افتاد؟

# بیابید پیدایش 16:39-20 را بخوانیم :

- 16- آن زن ردای یوسف را نزد خودش نگاه داشت تا شوهرش به خانه آمد.
- 17- پس برای او هم جریان را این‌طور تعریف کرد: این غلام عبرانی که تو او را آورده‌ای، به اتاق من وارد شد و خواست مرا فریب بدهد و به من توهین کند.
- 18- اما وقتی من فریاد کردم، او فرار کرد و ردایش را نزد من جا گذاشت.
- 19- وقتی ارباب یوسف این را شنید، خشمگین شد.

20- یوسف را گرفت و در زندانی که زندانیان پادشاه در آن بودند زندانی کرد و او در آنجا ماند .

- وقتی پوتیفار به خانه آمد، دروغ همسرش را باور کرد و یوسف را به زندان انداخت.

\* وقتی یوسف در زندان بود، آیا خدا او را رها کرد؟  
- خیر .

- خداوند هرگز کسی را که به او ایمان دارد رها نمی کند.

- خداوند همیشه با یوسف بود.

- حتی زمانی که یوسف در زندان بود، خدا با یوسف بود.

بیا بید پیدایش 39 : 20- 23 را بخوانیم :

20- اما وقتی یوسف در زندان بود .

21- اما خداوند یوسف را برکت داد. بنابراین زندانبان از یوسف خوشش آمد.

22- و یوسف را سرپرست همه زندانیان کرد و او مسئول تمام چیزهایی شد که در زندان انجام می گرفت.

۲۳- زندانبان بعد از آن به چیزهایی که به دست یوسف سپرده شده بود کاری نداشت، زیرا خداوند با یوسف بود و او را در تمام کارهایی که می کرد، موفق می ساخت.

- اگرچه برادران یوسف از او متنفر بودند، یوسف همچنان به خدا ایمان داشت.
- اگرچه برادران یوسف او را به عنوان برده فروختند، یوسف همچنان به خدا ایمان داشت.
- اگرچه همسر پوتیفار در مورد یوسف دروغ گفت، یوسف همچنان به خدا ایمان داشت.
- با وجود اینکه یوسف به زندان افتاد، یوسف همچنان به خدا ایمان داشت.

\* چه کسی از یوسف در زندان محافظت کرد؟  
- خداوند.

- \* چرا خداوند از یوسف محافظت کرد؟
- زیرا یوسف می دانست که در گناه متولد شده است.
  - زیرا یوسف می دانست که گناه او مرگ ابدی می آورد.
  - زیرا یوسف می دانست که تنها خدا می تواند او را نجات دهد.
  - زیرا یوسف معتقد بود که خداوند منجی را می فرستد تا او را نجات دهد.

\* فکر می کنی خداوند یوسف را در زندان فراموش می کند؟  
- خیر .

- در درس بعدی می خوانیم که خداوند در زندان برای یوسف چه می کند.